

بعضی از تاریخ نویسان پیش از اسلام ، درباره ایران ، بعمدیا خطا ، مطالبی نادرست و ناروا نوشته اند که نمیتوان لغزشهای نابخشدنی آنان را ندیده انگاشت و از آن درگذشت. مجموع این لغزشها که داستانهای شنیدنی و خواندنی نیست، با اسناد و مدارك موثوق ، جمع آوری شده و بمرور در ماهنامه تحقیقی گوهر انتشار می یابد. مگر تاریخ نویسان آنها را دریابند و همان خطاها را پیوسته تکرار نکنند و تاریخ ایران پیش از اسلام را از حسد و زریها و کینه توزیها و نارواییها پاکیزه و منزه سازند.

دك



لغزشهای (دیاگانفها) مورخان روسی

در تاریخ ایران

(۳)

اما طرف دیگر قضیه... مبارزه بین برده داران معمولی بود برهبری اسپینام و ارشتی و یگه یا بقول مورخ آستیاگ از یکطرف و نجبا و اعیان و کلان از طرف دیگر که هارپاک نماینده و رهبر آنان بود .

در سطور گذشته، آنجا که دیاگانف بملت اینکه ارشتی و یگه هارپاک را بسمت فرمانده تعیین میکند ، کشته شدن پسر هارپاک را بفرمان او رد میکند و ما نوشتیم این نکته را بیاد داشته باشید ...

اینک گوئیم : هارپاک رهبر مخالفین ارشنی و یگه و اسپینام ، هم فکر کوروش ، کوروش مخالف اسپینام هر دو مدعی تاج و تخت ، هارپاک علاقمند بکوروش ... آیا باور کردنی است که ارشتی و یگه فرماندهی سپاه را به هارپاک بدهد؟ نه. این سخن منطقی نیست . این اسپینام چه نقشی را داشته است؟ آیا او يك مغ بوده؟ موقعیت اجتماعی او چیست؟

* آقای سبکتکین سالور از نویسندگان محقق معاصر.

از کدام طبقه و قشر جامعه است؟ معلوم نیست و با توجه به اشرافیتی که بر دربار ماد و بعدها هخامنشیان حکمفرما بود مردی عادی نمیتوانست شوهر دختر شاه باشد، پس او یعنی این اسپینام از اشراف بود، که علیه طبقه خود برخاسته بود، آیا چنین چیزی آنهم در پانصد قبل از میلاد، با عقل سلیم وفق میدهد؟ آیا با نظرات این مورخان تطبیق میکند؟ بعقیده من نه!

مورخ مینویسد پس از فتح شهر، کوروش اسپینام و بچه‌های او وزن او را شکنجه کرده تا ارشتی‌ویگه خود را نشان داد.

واقعاً جای تأسف است، که مورخی قول تمام مورخین جهان قدیم را ندیده بگیرد و قول تنها مورخی را قبول کند که خود او بارها او را دروغ پرداز نامیده است زیرا فقط کتزیاس این مطلب را نوشته است و بس و کسانی نوشته او را نقل کرده‌اند. . . . زیرا کتب کتزیاس مفقود شده، و آنچه که بنام اوست از کتب دیگر مورخین بدست آمده مانند (دیودور سیسیلی). این مورخ که میخواست تاریخ عمومی جهان را بنویسد و معتقد به برتری نژادی و معتقد بود که جهان بیاری نژاد یونانی بمدینه فاضله افلاطون میرسد، در حدود ۶۵۰ سال بعد از سقوط ماد میزیسته و معلوم نیست چنین مرد نژاد پرستی تا چه حد در نوشته کتزیاس دست برده باشد؟

و گرنه هیچیک از مورخین نزدیکتر، بزمان مورد بحث ما، مثل (دی‌نن)، (هرودوت)، (کزنفون) و (هکاته) نه از اسپینام نه از زنش که نام اصلی او باید آمیس باشد و نه از فرزندانش سخن نگفته‌اند، مورخین بعد از (دیودور) مثل (پلوتارک) نیز بهیچوجه باین نکته اشاره‌ای نکرده‌اند. درحالیکه ما توجه میدهیم که در بار ماد و در بار سارد بسیار بهم نزدیک بودند. (خواهر کروزس شاه لیدی زن ارشتی‌ویگه بود) و کروزس بحمايت از شوهر خواهر (البته ظاهر قضیه چنین بود) علیه کوروش وارد جنگ شد. قطعی است که هر واقعه در همدان روی میداده، لیدی‌ها میدانستند و همچنین یونانیان اطلاع داشتند و هکاتیوس، که خود از مردم آسیای صغیر بود در کتاب خود می‌آورده و هرودوت که تمام یا قسمتی از کتاب او خلاصه‌ای از تاریخ هکاته است، با آن عداوتی که نسبت پارس‌ها داشته، از چنین نکاتی نمیگذشته ولی میبینیم که بهیچوجه نشانی از این مطالب در کتاب هرودوت نیست، واقعاً جای تأسف است که مورخی آنهم در این عصر احوال تمام مورخین را بگذارد و فقط یک نوشته مورد شك و تردید یک مورخ را قبول کند و آنگاه خود را دچار مخمصه سازد.

آیا کوروش احتیاج داشت دست بچنان کار وحشیانه‌ای بزند؟ با شرحی که مورخ میدهد که تمام بزرگان ماد طرفدار کوروش بودند، بنظر ما و هر محقق منصفی وجود و عدم (ارشتی‌ویگه) یکی بود، چنانکه همین مورخ مینویسد کوروش او را نکشت بلکه زنده نگهداشت و او را به (وهرگان) یعنی گرگان امروز فرستاد، طبیعی است که اگر ارشتی‌ویگه میتوانست

مزاحم کوروش شود هرگز او را به وهرکان نميفرستاد ، بلکه زیر نظر میگرفت...

اما خبر مورخ درباره اسپیتام : مورخ مینویسد کوروش اسپیتام را کشت تا بازنش (آمی تید) که خاله او بود از دواج کند و «منظور او این بود که برای مدعای خویش یعنی حکومت قانونی امپراطوری آستیاگ دلایل متقن پیدا کنند...»

خود مورخ در جای دیگر که در بالا آمده ذکر میکند کوروش فرزند ماندان بود و نواده دختری آستیاگ و در حق او گفته که بعد از اسپیتام که بعزت عقاید سیاسیش در نظر بزرگان نامطلوب بود نبوده. نه اینکه کوروش با اسپیتام فرضی مساوی بود ، بلکه محق تر هم بود ، زیرا بنا بر قوانین وراثت، میراث ارششی و یگه باو میرسید نه بشوهر خاله او اسپیتام ، پس بهیچوجه لزومی نداشت او را بکشد و با (آمی تید) خاله خود ازدواج کند زیرا این کار چیزی باو نمیداد... اما نکته جالب اینست که مورخ سعی کرده تا (بردی دروغین) را یعنی همان کسی را که پس از مرگ کوروش علیه کبوجه قیام کرد ، ناپسری کوروش یعنی پسر اسپیتام از (آمی تید) قلمداد کند، چون در این مورد بعدها بحث خواهیم کرد، لذا میپردازیم به اشتباه دیگر مورخ. مورخ مغان را زرتشتی و طرفدار اسپیتام و احتمالاً اسپیتام را مخدانشه است: درباره زمان زرتشت بحث های مفصلی شده که در اینجا لزومی به آوردن عقاید مورخین قدیم و جدید نیست ولی جالب اینست که هیچیک از صاحب نظرانی که درباره زمان زرتشت اظهار نظر کرده اند او را معاصر (ارششی و یگه) نگفته اند ، و هیچ یک از این نظرات نمیتواند مؤید عقیده این مورخ باشد!! جامع ترین و قابل قبول ترین عقاید درباره زرتشت نظر (آرتور کریستن سن) است که زرتشت را از مردم ایران شرقی (احتمالاً سیستان) میدانند ، و طرفداران این عقیده اکثریت دارند و بصواب هم نزدیکتر است، اما اینکه مورخ، مغان را پیرو زرتشت آنهم در عصر (ارششی و یگه) آورده واقعاً جای عجب است ، مغان بنا بر عقیده مورخین قبیله ای بودند که کارهای دینی مآداها بر عهده آنان بود و پیرو دین اولیه آریاها ، نه پیرو دین زرتشت . هر چند بعدها پس از مصالحه ای که بین دین قدیم و جدید شد، مغان مردان مذهبی این دین شدند ولی نه در زمان ارششی و یگه . «برای گریز از اطالة کلام خوانندگان عزیز را به تحقیقات استاد پور داود ، و آرتور کریستن سن ، و دیگر اوسنا شناسان هدایت میکنم.»

اما نکته قابل بحث اینست که مورخ با ذکر اینجایا علیه اعتقادات خود سخن گفته است و یا زرتشت را نمیشناسد: بنا بر (کاناها) زرتشت مخالف گوشتخواری و کشتن گاو بود. در حقیقت زرتشت زمانی ظهور کرده که بین دو سیستم و رژیم اقتصادی مبارزه در گرفته بود، بدین معنی که رژیم کهنه دامپروری و چوپانی با رژیم اسکان و ده نشینی و شهر نشینی که بر پایه اقتصاد کشاورزی نهاده شده بود در حال جنگ بود . در بند ۱۵ از کاناها زرتشت میگوید :

«از تو میپرسم ای اهورا چه چیز است سزای آنکسیکه از برای سلطنت بدگنشی و «دروغ پرستی در کار و کوشش است. آن بدگنشی که جز از آزار کردن بسودران و کارگران،

دهقان‌کاردیگری از او ساخته نمیشود هرچند که از دهقان‌آزاری باو نمیرسد.
تصور نفرمائید سخن در همین یک بند است بلکه سراسر کاتاهان‌نمودار طرفداری زرتشت است از کشاورزی و مخالفت او با آزاردهندگان ستور و خوردندگان گوشت‌گاو.

آیا میتوان قبول کرد، ماده‌های دامپرور، با چنین نظریه‌ای موافق بودند؟ نه مگر آنکه رژیم چوپانی به سیستم کشاورزی مبدل شده باشد. و اگر رژیم اقتصادی ماد تغییر شکل داده بود و از دامپروری بکشاورزی وسیع که احتیاجی به برده دارد تبدیل شده بود چه کسانی میبایست طرفدار رژیم جدید باشند؟ بزرگان و اعیان یعنی همان کسان که مورخ آنان را ضد ارثی و یگه میگوید، زیرا قدرت در دست آنان بود آنان بودند که میتوانند اراضی بزرگ و وسیع خود را زیر کشت در آورند و بهره ببرند، نه خرده پاهای نه بزرگان کوچک و نه چوپانان. پس اگر کسانی از زرتشت و افکار او پیروی میکردند رجال ماد بودند، و این با گفته مورخ منافات دارد، زیرا او بزرگان ماد را پیرو رژیم قدیم و طرفدار کوروش معرفی کرده است نوشتیم که چرا آقای دیاکانف، یا بهتر بگوئیم دیاکانف‌ها، تاریخ را تحریف کردند و خود را به سنگلاخ افکندند، و تکرار میکنیم که تمام کوشش آنان برای آن بوده و هست که بگویند منطقه ماد نشین قدیم که شامل آذربایجان، همدان، کردستان امروزی میشود، آریانشین بوده و این قسمت هرگز شامل نام ایران نمیشده است و ما این عقیده و بسیاری نکات دیگر را رد کردیم اما لازم می‌آید که درباره چگونگی ماجرای سقوط ماد و دلایل سیاسی و اقتصادی آن مختصری بنویسیم تا خواننده منصف و صاحب نظر دریابد واقعیت چه بوده است:

در آن زمان، در این منطقه، سه قدرت وجود داشت، لیدی، ماد، بابل و دوم محور اقتصادی. یکی محور اقتصادی یونان لیدی، ماد، و دیگری محور اقتصادی فنیقیه بابل و جنوب شرقی آسیا. محور اول پس از جنگ (هوخستره و آلیات) و صلح آندو شاه و ازدواج (آدی‌یه‌نیس) دختر آلیات با (ادشتی‌دیگه) بوجود آمد، زیرا چون یونانیان که رقیب تجاری فنیقیان بودند با لیدی رابطه سیاسی و اقتصادی محکم داشتند از نزدیکی لیدی و ماد بهره گرفتند و تجارت ایران شمالی تا اقصی نقاطی که در زیر درفش ماد بود، و شهرهای شرقی‌تر که با شهرهای مطیع ماد رابطه داشتند در اختیار تجار لیدی و یونانی قرار گرفت و شک نیست تجار یونانی و لیدی که رقیب تجار بابلی و فنیقی بودند سعی کردند در قلمرو رقیب نفوذ کنند و یعنی در قلمرو حکومت هخامنشیان.

اینک یک نکته اشاره و بعد دنباله ماجرا و بحث ادامه داده میشود کروزوس پسر آلیات و جانشین او بود، این شاه در جهان قدیم به ثروت معروفیت داشت و شهر (سارد) را بعلت ثروت مردمش سارد زرین مینامیدند، ولی در زمان آلیات نه سارد لقب زرین داشت و نه آلیات را صاحب ثروتی بی‌پایان میشناختند. این تحول که در فاصله چند سال، شاید کمتر از بیست سال، رخ داد در اثر چه بود؟ چه امر لیدی و شهر سارد و کروزوس را بدان مقام مالی رساند؟ در تاریخ آن زمان هیچ تحولی نمی‌بینیم جز اتحاد ماد و لیدی و باز شدن راه تجارت شرقی تجار لیدی و یونانی آسیای صغیر و اروپا.